

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دوکتور محمد اکبر یوسفی

۲۹ اپریل ۲۰۱۲

یادداشت های مقدماتی در باره فرهنگ هزاره!

(بخش اول)

عنوان فوق را از پشتی یک رساله، «هیأت علمی دنمارکی» اعزام شده به افغانستان، در سال های ۱۹۵۳ الی ۱۹۵۵، تعیین نمودم، که «کلاوس فردیناند» (Klaus Ferdinand) (۱۹۵۹) به چاپ رسانیده است. زمانی بر حسب تصادف، در کتابخانه پوهنتون «ووپرتال» المان، این رساله را یافتم. در طی سالهای اخیر، همه ما ممکن اینجا و آنجا، گاه گاه با بحث های نسبتاً سطحی، غیر علمی و احساساتی افراد مختلف روبه رو شده باشیم. قریب یکسال قبل، بعد از سالیان طولانی، مصروفیت های جبری برای جست و جوی راه تأمین حیات روزمره از یک شغل به شغل دیگر، «رکود» و «ساکت» بودن «قلم» و «ذهن» را شکستم، به نوشته آغاز نمودم. این انگیزه زمانی مرا واداشت، وقتی استعمال اصطلاحات علمی را در رابطه با «ساختار اجتماعی» و سایر «ترمینولوژی» های مروج، از جانب بعضی از هموطنان ما، می شنیدم و حتی از جانب «نویسندگان» پر نویس و سر شناس، به خصوص در باره مفاهیم، «ملت»، «هویت ملی»، با معانی و مفاهیمی که در حلقه علمای کشور های دیگر، به خصوص در اروپا، پذیرفته شده است، مغایر می دیدم.

در این اواخر بار دیگر تحت نام «قوم گرایی»، «تمایلات مذهبی»، «حقوق اقلیت ها»، مفاهیم متعدد نا درست، از اصطلاحات من جمله، «ملت»، «ملیت» و «هویت» و غیره، دامن زده می شود، این فضای نا سالم بحث و گاهی هم «غیر علمی»، فقط آب به آسیاب «نفاق» و «شقاق» اجتماعی در وطن جنگ زده مشترک همه ما، می ریزد. ما همه فقط همین یک وطن داریم، که دارای مساحت ثابت و تاریخ کهن می باشد. در باره لحظات تلخ و افتخارات وطن، هموطنان ما، به صورت کافی و حتی با چنان حجمی نوشته اند، که ممکن نتوانیم همه متون را در حیات خود کاملاً مرور نماییم.

آنچه تحت این عنوان تقدیم خواهیم داشت، فشرده ای از نتایج علمی – تحقیقاتی، دانشمندان «دنمارکی» خواهد بود، به امید این که، کمی روشنی بر جوانب و مراحل انکشاف فرهنگ، «سیاست های فرهنگی» و «فرهنگ های سیاسی» انداخته شود. آنچه هر انسان از طبیعت در ساختمان و خصوصیات «بیولوژیکی» و یا از بدو «خلقت» با

خود آورده است و تغییری در آن، وارد آورده نمی تواند، نباید مطرح بحث باشد و به مثابه نقطه اختلاف، در گروپ های اجتماعی، یا نسبی، شناخته شود. به عبارت دیگر، جهت «بیولوژیکی» فقط روی شکل و سیمای انسانها و خصوصیات جسمی، چه ظاهری و چه درونی باشد، مطرح شده می تواند. آنهم فقط دانشمندان بیولوژی و طب بیشتر صلاحیت حرف زدن را در این مورد خواهند داشت. زمانی در یکی از مقالات، مفهومی، به ذهنم راه یافت، نوشتم «هیچ انسان نمی تواند» (دی. ان. ای.) «DNA»، خود را تغییر دهد. از روی «DNA»، ریشه نژادی و غیره تعقیب شده می تواند. آنچه محصول استعداد و قدرت بشر است، ما به آن «فرهنگ»، نام می دهیم، که تفصیل در تبصره های خودم، در این مورد، هدفم در این نوشته را تشکیل نمی دهد، بلکه تا حد ممکن نتایج تحقیقات این گروپ علمی را، جهت مطالعه خوانندگان محترم، جمع آوری خواهم نمود.

کار تحقیقاتی این گروپ را، طوری که خود توضیح نموده اند، اساساً جهت دریافت، «اساسات» احتمالی زبان «هزارگی»، تعیین کرده بودند. در مثالها و صحبت های مختلف در نقاط مرکزی افغانستان، به صراحت می نویسند، هر آنچه دیده و شنیده اند، «فارسی» بوده است. در برخی موارد از موجودیت کلمات «ترکی» نیز یاد آور می کردند. در جایی می نویسند، که پس از تپ و تلاش وسیع، آدرس محلی را در نزدیکی «مارخانه»، «بیسود دریافتیم»، گفته شد که گویا، مردم در آنجا «تا به حال»، به زبان «منگولیائی» تکلم می نمایند. لیکن اینبار هم، ما جواب ذیل را دریافتیم: «ما به جز فارسی چیز دیگری نمی دانیم. لیکن خان ها، زبان مخصوص خود را دارند.» (مقدمه رساله). لیکن در نهایت، «حقیقتاً چیزی یافتیم.» به کمک «حاکم دیوال کل» (Diwal Qol)، در جمع یکتعداد «ارباب ها» و موسفیدان، اشتراک «ورزیدیم». در اینجا بعضی ها گفتند، که ما یک و دو زبان نداریم. یکی با «خنده» گفت، فقط فارسی را «سرچیه» و تیز حرف می زنیم. «لیکن افراد عادی آن را نمی فهمند. با این طریق ما در «کنفرانس ها» صحبت می کنیم. یکی دیگری «برای ما» گفت: «فقط یک کمی از زبان اصلی ما، هنوز در بین «پارسی» ها وجود دارد، ما به آن «هزارگی» نام می دهیم. به ادامه می نویسند: «آنجا هر آنچه ما، هزارگی شنیدیم، هرکس می دانست، حتی ترجمان و خدمتگار ما» (همانجا)

اقوام منگول افغانستان

قبل از آن که، معلومات برجسته را ازین منبع تقدیم نمایم، بنابر تجربه و دریافت معلومات از منابع دیگر، که برخی ها، کلمه «منگول» و «مغل» را از نگاه «نژادی» و «نسبی»، به درستی تفکیک، ننموده، برخی ها اشتباه آمیزی می دانند، توجه خوانندگان محترم را به این سطور که از منابع دیگری به دست آورده ام، جلب می نمایم. برخلاف، در «منگولیای» قدیم، «اقوام» و «طوائف» ترک «نژاد» قدیمی هم با دیگر اقوام، که در ساحات «منگولیای» امروزی به سر می برده اند، با اقوام «منگول»، به یک زبان مشترک صحبت می نموده اند. اما از نگاه «نژادی» و «نسبی» متفاوت بوده اند، در زمان «چنگیزخان»، قریب «سیزده» «طائفه» یا تبار مختلف، در یک «اتتلاف» آورده شده بودند، لشکر «سوار کاران»، خود را از این «طوائف» کوچی تشکیل داده، قسمت های وسیع سرزمین ها را اشغال نمود. بناءً باید، میان اشتراک «خونی» و «اشتراک فرهنگی»، که زبان هم جز آن است فرق قایل بود. مؤلف و محقق می نویسد:

«اقوم نام نهاد منگول افغانستان»، در مطبوعات و ادبیات هنر و نسب شناسی، به وفرت به نظر می رسد، «لیکن معلومات تازه ای که اخیراً به دست آمده است، متأسفانه پراکنده و گمراه کننده نیز به نظر می رسد. این اقوام را به سه گروپ اساسی نظیر: «هزاره» (Hazara)، «چهار ایماق» (Chahar Aimaq) و گروپ های قسمی متفرق

دیگر که خود را «مغل» (Moghols) می نامند. تقسیم می کنند. مناطق مسکونی «مغل ها» را در منطقه غور و اطراف هرات و همچنان در میمنه، قطغن و بدخشان تثبیت نموده اند. مرکز اساسی را تا همین زمان، جنوب ولایت غور، در اطراف دهات «زیرنی»، «نیللی» و «قیصار» و همچنان قرار معلومات شخص آگاه در باره «مغل ها»، در نزدیکی «اوبه» (دسمیر ۱۹۵۵) هرات دانسته اند.

همین شخص آگاه علاوه نموده است، که «مغل ها»، در گذشته در منطقه «تایمنی» مربوط ولایت غور اقامت داشته اند. به اساس حدسیات این شخص که گفته است: « فکر می کنم که به نسبت جنگ با «تایمنی» قریب ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال پیش، پراگندگی آنها، از غور باعث گردیده باشد. » (ص ۷)

همین جهانگرد و محقق حکایت می کند که «مغل هائی راکه» در قطغن نزدیک پلخمري، ملاقات نموده است، خود آنها را از ریشه «منگولیائی» دانسته اند. در آنجا همچنان از دو گروپ متفاوت نام برده، گفته اند، یکی از این دو گروپ یکجا با «چنگیز خان» (که حال از آنها به عنوان گروپ قسمی «ازبک»، یاد می کنند.) و گروپ دومی، که به ادعای خود آنها، گروپ خود را، نامیده اند، با «تیمور کوراکان [گورگان]» (Timur Kuragan)، همراه بوده اند. در عین زمان تذکر داده شده است، که به شمول «مغل های» غرب افغانستان، خود را «مغل- شاه جهان» یاد می کنند. زیرا تصور می شود که با «شاه جهان» در حمله بر هندوستان سهم داشته اند. علاوه همین منبع می نویسد که این مغل ها «پشتونیزه» گردیده، کوچی بوده اند، در غزندی های سیاه، مشابه نوع غزندی های درانی ها، زندگی داشته، گفته اند که چهار سال قبل از میمنه به آن منطقه آمده اند. (همانجا)

در مورد «چهار ایماق»، توضیح داده، می نویسد که «طوریکه از نامش پیداست»، متشکل از چهار قوم است، لیکن فقط در مورد سه قوم آن: «تایمنی» (Taimani)، «فیروزکوهی» (Firozkohi) و «جمشیدی» (Jamshedi)، به صورت عموم توافق موجود است، که در گروپ «چهار ایماق»، شامل اند. در مورد چهارم آن گفته می شود که در محلات مختلف، سکونت دارند: از برخی ها در «هزاره - قلعه - نو» تذکر رفته، در جاهای یگر چون «تیموری» یا در حال حاضر در «ایلات» (Elat) هائی که نام مشترک برای کوچکتر ها یا اقلیت (minor) به کار می رود، بیشتر اقوامی نظیر «زوری» (Zuri)، «تیموری» (Timuri)، «قیپچاق» (Qipchaq) و غیره شامل اند که با «فارسی» پراکنده صحبت می نمایند.

در مورد محلات بود و باش «چهار ایماق»، یا خلاصه «ایماق»، اساساً در مناطق کوهستانی در هرات و میمنه و بادغیس نام برده شده است. هر گاه به طور سطحی گفته شود، از جنوب به سمت شمال بدینترتیب: «تایمنی» در غور و شهرک؛ «تیموری» پراکنده در مناطق پائین هرات (در ساحل دریای هریرود، در گوریان (Gurian) و غوریان (Ghorian) و در کشک (Kushk). به همین ترتیب «فیروزکوهی»، در «چغچران» (Chaghcharan) و مناطق سمت «اوبه»، قلعه نو و میمنه. در باره «جمشیدی» می نویسد که حال در مناطق «کشک» و «بادغیسات» محدود اند. بالاخره «هزاره قلعه نو»، که در عین زمان به عنوان «هزاری» (Hazari) یاد می کنند، در اطراف «قلعه نو» به سر می برند. (ص، ۸)

بر حسب یک منبع انگلیسی، نادرشاه، (نادر افشار امپراتور وقت ایران)، قبل از تأسیس دولت افغانستان تحت قیادت احمد شاه ابدالی یا احمد شاه درانی، از جمله سران اتباع مسکون در هزارجات را به حضور پذیرفته، و سر کردگان هر یک از این قبیله ها را مقرر نموده بود. او همچنان ده هزار خانواده دایزنگی و دایکندی آنزمان را به ولایت سرحدی هرات مسکن گزین ساخت. این اقدام به طور آشکارا به خاطر برقراری موازنه در مقابل قوم نیرومند جمشیدی بوده است. این مسکونین حال از هزاره ها نمایندگی داشته و به نام هزاره قلعه نو یاد می گردند.

این محقق همچنان در مورد ریشه اصلی «ایماق ها» تذکر می دهد، که در باره این قبیله که کم و بیش «کوچی» اند، هیچ گاهی تحقیق و مطالعه دقیق صورت نگرفته است. زبان آنها را «پارسی» (خیلی نزدیک به تاجیکی هراتی)، با کمی کلمات خفیف بیشتر ترکی، که در لهجه یا «دیالکت» تاجیکی معمول می باشد، تشخیص نموده است. در عین زمان، همین نویسنده، ترکیب ایماق ها را بیشتر از ریشه مخلوط دانسته است. برخی ازین گروپ ها را در پیوند با «افغانها» (یعنی، «کاکر» در بین «تایمنی» و بسیاری اقوام قسمی در بین «جمشیدی» خلط شده دانسته اند. به اساس معلومات محل و دیگران با ریشه «پارسی» (یعنی «فیروز کوهی»، بر طبق عنعنات خود آنها) می شمارند؛ از جانب دیگر معمول است که «ایماق ها» را با «ترکو – منگول» (Turco – Mongols)، آسیای میانه ارتباط می دهند. این نظر از روی مشاهدات، چهره های «منگولوئید» (Mongoloid)، در صف بعضی از اقوام، مهر تأیید

کسب کرده است. همین محقق همچنان تذکر می دهد، که همچو «سیما



Fig. 3. "Chapars" of the Northern Hazara during pitching by women and one man in a side valley of the Chitral (Daly Kaba' tribe, Undogali, 3100 m). On the left the curved sticks (chapar-chut) have just been stuck into the ground by the women, and on the right the men (S) assisted by the women tie the curved sticks to the central pole (acha). (July 1953 by K. F.).

ها» تا حدی خیلی کمتر در صف هزاره هزارجات دیده شده است. در عین زمان یاد آور می شود که، عناصر فرهنگی، آسیای میانه، نظیر «یورت» (yurt)، «چپری» (Chapari)، «چرن» (churn) و غیره در مناطق مسکونی شمال، نظیر «فیروز کوهی»، جمشیدی و هزاره قلعه نو دیده شده است.

در تحت تصویر سمت چپ، نمونه «چپر» در حال بر پا ساختن با زن و مرد در محل زیست اقوام «هزاره در شمال» مشاهده نموده اند. البته در شماره های بعدی هم، معلومات بیشتر در باره، جوانب دیگری از

فرهنگ این اقوام که درین کتاب نشان داده شده است، جهت مطالعه و معلومات خدمت خوانندگان محترم تقدیم خواهد شد.

در نمونه بعدی، تکمیل دیده می شود: این «چپر» از محل سکونت، هزاره ها، در بین «دوشی» و «پلخمیری» در نوامبر ۱۹۵۳ عکاسی شده است. البته بعداً نمونه های دیگری از «غژدی» ها نشان داده خواهد شد، که اقوام مختلف، از آن کار می گیرند. به عنوان نمونه تذکر می دهد، که از «غژدی» های سیاه، زیاد تر پشتون ها، به خصوص درانی های سمت جنوب و غرب افغانستان استفاده می نمایند. این محقق غژدی ها را در مناطق «تایمنی» ها نیز دیده است. جالب است که «یورت» را در بین «تایمنی ها» مشاهده ننموده است. بناءً متذکر می گردد، که ممکن است از نگاه فرهنگی و یا «کلتوری» تفاوت هائی هم، بین دو



Fig. 5. "Chapar" completely covered with straw from the Hazara between Dikhel and Puli-Schamir. The frame consists of curved sticks and there is no central pole. This type is also found with mats and felt cover. (Phot. by Peter Baumeister, November 1953).

گروپ عمده : «ایماق شمال» (یعنی، «فیروز کوهی»، «جمشیدی» و «هزاره قلعه نو») و «ایماق جنوب» (یعنی «تایمنی» مشاهده گردد. (ص، ۹)

ادامه دارد

۲۰۱۲/۰۴/۲۸